

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

وجود اشکال دور نسبت به علامیت تبادر

نسبت به علامیت تبادر شبهه دور وجود دارد؛ به این بیان که در بحث علائم حقیقت و مجاز تبادر سبب علم به معنای حقیقی می‌شود و آن معنا باید متبادر به ذهن شود. در حالی که تا علم به وضع نباشد، تبادر نیز به وجود نمی‌آید؛ چون متکلم باید عالم به وضع باشد تا تبادر به وجود بیاید.

جواب اول از اشکال دور (کلام مرحوم اصفهانی «ره»^[۱])

مرحوم اصفهانی (ره) جوابی را از صاحب المحجة نقل نموده و مورد مناقشه قرار می‌دهد. پاسخ این است که تبادر معلول برای وضع بوده و کشف این از وضع می‌کند؛ همان‌گونه که هر معلولی کاشف اینی از علت خود است و وضع مقتضی برای تبادر است. پس اگر لفظی برای معنایی وضع شد، در حد اقتضاء است اما شرط تأثیر این اقتضاء، علم به وضع می‌باشد.

به بیان دیگر اولاً تبادر معلول وضع و به نحو مقتضی برای تبادر است. ثانیاً در کنار این اقتضاء، علم به وضع نیز شرط تأثیر این اقتضاء است؛ در نتیجه خود صفت اقتضاء متوقف بر علم به وضع نیست.

بله اگر بگوئیم وضع مقتضی تبادر بوده و خود این اقتضاء متوقف بر علم و علم نیز متوقف بر تبادر است، مستلزم دور خواهد شد؛ در حالی که وضع مقتضی برای تبادر است و معلول برای علم نیست.

مرحوم اصفهانی (ره) در مقام رد این جواب سه اشکال دارند:

اشکال اول: ایشان بسیار کوتاه می‌فرماید: دور در ناحیه شرط و مشروط موجود است یعنی هر شرطی متوقف بر مشروط و هر مشروطی متوقف بر شرط است. در مسئله محل بحث نیز وضع مشروط، علم به آن شرط و تبادر نیز معلول برای وضع و از ملحقات مشروط است.

در عبارت مرحوم اصفهانی (ره) دو احتمال وجود دارد:

الف- کلیه شرط‌های متوقف بر مشروط و کلیه مشروط‌ها متوقف بر شرط هستند.

ب- در خصوص شرط و مشروط محل بحث می‌فرماید دور لازم می‌آید. چون شرط تأثیر وضع علم است و تا علم نباشد، وضع اثر ندارد و تبادر نیز متوقف بر این علم و علم نیز متوقف بر تبادر است.

به نظر ما احتمال دوم مقصود مرحوم اصفهانی (ره) است؛ چون در مانحن فیه قصد داریم از شرط که علم به وضع است، به تبادر و از تبادر نیز می‌خواهیم به علم به وضع برسیم.

به بیان دیگر مجیب در توضیح دور فرمود: تبادر علت برای علم به وضع و علم به وضع هم علت برای تبادر است. یا تبادر متوقف بر علم به وضع و علم به وضع هم متوقف بر تبادر است. مجیب در پاسخ علم را برداشت و فرمود: تبادر متوقف بر وضع است نه متوقف بر علم به وضع و علم شرط تأثیر وضع است و در حقیقت مجیب صورت مسئله را عوض نمود.

مرحوم اصفهانی (ره) در اشکال فرمود: در هر صورت علم به وضع شرط و وضع مشروط است و اگر تبادر متوقف بر مشروط باشد بر شرط آن نیز متوقف است؛ در نتیجه نمی‌توان گفت تبادر بر وضع که مشروط است توقف دارد اما بر شرط که علم به وضع باشد متوقف نیست.

اشکال دوم: مجیب فرمود: تبادر معلول برای خود وضع است نه علم به وضع. مرحوم اصفهانی (ره) می‌فرماید: در لفظ و معنای خارجی، چنین چیزی معقول نیست چون حقیقت وضع این است که واضع لفظ را وجود تنزیلی برای معنا قرار بدهد. بعد از استعمال، لفظ بالذات و معنا به عرض آن موجود می‌شود و در این مسئله علم و جهل سامع دخلی ندارد.

اما اگر تبادر معلول وضع باشد به این معنا است که سامع موجود و علم به وضع داشته باشد؛ چون گفتیم لفظ وجود تنزیلی معنا است.

مرحوم اصفهانی (ره) سپس در مورد وجود ذهنی لفظ و معنی می‌فرماید: وجود معنی در ذهن مانند خارج تابع و عرض لفظ نیست و وجود بالذات داشته و به جهت علم به وجود ملازمه میان لفظ و معنا، در ذهن پدید می‌آید. پس باید علم به ملازمه بین لفظ و معنا داشته باشیم.

وضع نیز ملازمه میان لفظ و معنا است و انتقال متلازمین به هم، ارتباطی به علیت و معلولیت ندارد؛ یعنی نمی‌توانیم بگوئیم لفظ علت معنا و معنا علت برای لفظ است. چون لازم است هر کدام هم علت و هم معلول باشد که محال است.

به بیان دیگر معقول نیست وضع مقتضی برای تبادر باشد چون وضع ارتباط و ملازمه میان لفظ و معنا است. پس نه لفظ علت برای معنا و نه معنا علت برای لفظ و نه معنا معلول برای وضع است. بلکه اگر قرار باشد معنا موجود شود باید علم به ملازمه داشته باشیم اما علم به ملازمه ارتباطی به وضع ندارد.

اشکال سوم: میان علت و معلول باید سنخیت وجود داشته باشد اما اگر قرار باشد وضع علت و تبادر معلول باشد میان آنها تباین برقرار است و ارتباطی به یکدیگر ندارند.

توضیح مطلب این‌که وضع عملی است که واضع انجام داده و میان لفظ و معنا ایجاد علقه را اعتبار نموده‌است. در حالی‌که تبادر سبقت معنا یا خطور معنا در ذهن سامع می‌باشد و لذا میان دو امر متباین رابطه علت و معلول امکان ندارد.

بله اگر علم به ملازمه را علت قرار بدهیم مواجه با مشکل نخواهیم و با واسطه هم بازگشت به علت بودن وضع ندارد؛ برای این‌که

ملازمه معلوم است و معلوم نمی‌تواند علت برای علم باشد و انتقال به معنی زمانی که علم به وضع داریم، از آثار ملازمه است نه از معلومات آن.

به بیان دیگر اولاً وضع و تبادر متباین هستند و علم به یکی از دو متباین نمی‌تواند علت برای مباین دیگر باشد. ثانیاً علت تبادر علم به ملازمه است، ولی به این معنا نیست که معلوم عبارت از ملازمه و علت باشد که مجدد بازگشت به وضع داشته باشد و لازمه اش این باشد که هر معلومی علت برای علمش باشد. بلکه علم به وضع از فوائد ملازمه است نه معلولات آن و در نتیجه اشکال دور همچنان باقی است.^[2]

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ کتاب نه‌ایة الدرایة حاوی عبارات دقیق و عمیق است و مرحوم اصفهانی فکر و ذهن عقلی (نگوئیم ذهن فلسفی، چون مقداری ایهام دارد) بسیاری خود داشتند. ایشان از بسیاری از فلاسفه طراز اول و معروف قوی‌تر هستند و هر شخصی که با نه‌ایة الدرایة کار کند به خوبی به این معنا پی می‌برد. قبلاً گفتیم و باز هم می‌گوئیم مطلبی که مقداری متأسفانه معروف شده که اصول مرحوم اصفهانی فلسفه است را توجه نکنید. اگر یک ذهن اصولی قوی می‌خواهید حتماً باید با کتاب ایشان مأنوس باشید. عبارات ایشان به انسان نظم ذهنی اجتهادی می‌دهد و بالأخره باید بر ذهن انسان چهارچوب و نظم علمی حاکم باشد. سرّ این‌که در بسیاری از درس‌های خارج به کلمات مرحوم اصفهانی توجه نمی‌شود این است که اولاً فهم عبارات مشکل است و ثانیاً برای فهمیدن صرف حوصله لازم است. درست نقطه مقابل مرحوم اصفهانی مرحوم نائینی و مرحوم عراقی هستند که آن‌ها مطالب را بسیار روان و عرفی بیان نموده‌اند که البته مرحوم عراقی از مرحوم نائینی دقیق‌تر است.

[2] □ «ربما يقال: معنى كون التبادر علامة، كونه دليلاً إنّيّاً على الوضع؛ حيث إنّهُ معلول له، و هو لا يقتضي الا كون الوضع مقتضياً، و العلم به شرط تأثيره، فلا مجال لتقرير الدور؛ حيث أنّ صفة الاقتضاء و المعلولية غير موقوفة على العلم، كما لا مجال لدفعه بأنّه علامة للجاهل عند العالم، فان صفة المعلولية بالمعنى المذكور ثابتة في حد ذاتها من غير نظر إلى العالم و الجاهل. و فيه - مضافاً إلى لزوم الدور، من ناحية توقف المشروط على شرطه، و الشرط على مشروطه - أن الانتقال إلى المعنى لا يعقل أن يكون معلولاً للوضع و من مقتضياته؛ لأن حقيقة الوضع جعل طبيعيّ اللفظ وجوداً تنزلياً لطبيعي المعنى بالقوة، و بالاستعمال يكون وجود اللفظ خارجاً وجوداً بالذات لنفس طبيعة اللفظ، و وجوداً بالعرض لنفس المعنى بالفعل، و هذا هو مقتضى الوضع الذي لا يتفاوت العلم و الجاهل به؛ حتى أنه لو وجد اللفظ ذهنًا كان هذا الوجود الواحد وجوداً بالذات لللفظ حقيقة، و وجوداً بالعرض لنفس المعنى، سواء علم السامع بأنه وجود تنزيلي له أم لا...» نه‌ایة الدرایة في شرح الكفاية، ج 1، ص: 78 به بعد.